

۵. مجموعه آثار منوچهر شفیانی

سرِ کچل نسلِ امروز

یادداشت‌های مطبوعاتی



به کوشش:
محسن حیدری

۲
۵

سرِ کچلِ نسلِ امروز

یادداشت‌های مطبوعاتی منوچهر شفیانی



منوچهر شفیانی (۱۳۱۹ - ۱۳۴۶ ه. ش.)
داستان‌نویس، روزنامه‌نگار و پژوهشگر فرهنگ عامه‌ی بختیاری

سرِ کچلِ نسلِ امروز

یادداشت‌های مطبوعاتی منوچهر شفیانی
مجموعه آثار منوچهر شفیانی — دفتر پنجم

به کوشش: محسن حیدری

فهرست

۹	 مقدمه
۱۵	 وضع توریست‌ها در ایران
۱۹	 مسئولیت ژورنالیست
۲۳	 مسئله‌ی سرشماری عمومی
۲۷	 برخورد مفتضحانه‌ی شعرا در انجمن ادبی کاخ جوانان
۳۳	 خودکشی «آیربا» و صمیمت در کانون خانواده
۳۷	 باز هم زرنگی مترجم زبردست
۴۳	 وسوسه و چاره‌جویی؛ دختر خانم عزیز! ما را هم گیج کردی
۴۷	 فرق بین خداداران، نیمه‌خداداران و بی‌خدایان (!)
۵۱	 «واحد» عزیز! الحق گل کاشتی
۵۵	 نسلِ فون بروانی (!)؛ این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست
۵۹	 سر کچل نسل امروز (!)
۶۳	 اخلاق غول؛ ما نسل دیگری هستیم
۶۷	 پزشکیار قلبی (!)

- آزمایش اثر دعا(!) ۷۱
- دو خبر کهنه: آدم‌های دلسوز دیروز و پُر عقده‌ی امروز ۷۳
- بیچاره جیمز باند(!) ۷۹
- آیا انتشار اخبار موحش باعث انحراف جامعه می‌شود؟ ۸۵
- پیرامون آمارگیری در ایران ۸۹
- یک جشن باشکوه؛ غوغای نسل فرصت‌طلب ۹۷
- جوان ولگرد خیابانی و عضویت در کاخ جوانان ۱۰۳
- در اصلاح اخلاق برویچه‌ها؛ کاخ جوانان چه وظیفه‌ای دارد؟ ۱۰۷
- اشاره‌ای به تأخیر و عدم حضور نمایندگان مجلس ۱۱۱
- اولتیماتوم پرفسور جمشید اعلم به گداهای تهران ۱۱۵
- آهسته...! تمام وزراء و وکلا این یادداشت را بخوانند ۱۲۱
- تفاوت «زنده به گور» تایم هیر و صادق هدایت ۱۲۳
- قرن واویلا (!)؛ افاضات آسیدتقی در حاشیه‌ی سال جدید ۱۲۷
- آدم‌هایی که شغل‌شان غیر از تخصص‌شان است ۱۳۳
- غرب‌زدگی... عرب‌زدگی... یا حقارت؟ ۱۳۹
- غرب‌زده نه، «عروسک‌زده» ۱۴۳
- قسم حضرت عباس یا دم خروس؛ رابطه‌ی پزشک و بیمار ۱۴۷
- علت و معلول در ترازوی عدالت (!) ۱۵۱
- حاشیه‌نویس خوشه هم مرد سال را معرفی می‌کند (!) ۱۵۷
- مجملی در باب نویسندگان جوان ۱۶۱
- ناشران غرب و ناشران ما ۱۶۵
- درباره‌ی داستان‌های روستا ۱۶۷
- نقش اجتماعی زن در جوامع روستایی و عشایری ۱۷۱

مقدمه

منوچهر شفیانی (۱۳۱۹ - ۱۳۴۶) داستان‌نویس، روزنامه‌نگار، مترجم، پژوهشگر فرهنگ عامه‌ی بختیاری و بنیان‌گذار داستان‌نویسی اقلیمی جنوب، در شهر نفت‌خیز مسجدسلیمان در استان خوزستان به دنیا آمد. پدرش علی‌خان^۱ شفیانی^۲ و مادرش بی‌بی‌گوهر بودند.

منوچهر شفیانی تحصیلات متوسطه را در «دبیرستان سینا» مسجدسلیمان سپری کرد. نخستین داستان‌ها و قطعه‌های ادبی وی در همین دوره در مجله‌ی «خوشه» تهران منتشر شد و مدیرمسئول وقت خوشه در یادداشتی وی را از امیدهای آینده‌ی ادبیات ایران معرفی کرد. در آن زمان، وی در قطعه‌های ادبی خود به مسائل وجودی و در داستان‌هایش به توصیف روابط عاطفی انسان‌ها (به ویژه عشق و خیانت) و نیز روابط اعضای خانواده در زندگی شهری می‌پرداخت (ن.ک. جلد چهارم مجموعه آثار: «با شکوه‌تر از عشق»).

همچنین در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ به گردآوری فرهنگ عامه‌ی بختیاری و ثبت و ضبط ضرب‌المثل‌ها و توصیف آداب و رسوم مردم بختیاری

۱. علی شفیانی معروف به میرزا علی‌خان، کلانتر ایل سهونی، از بزرگان قوم بختیاری و جزو نخستین کارآفرینان بومی صنعت نفت بود.

۲. نام فامیل شفیانی، برگرفته از نام جدش «شفی‌خان» (شفیع خان سهونی) است. شفیع خان سهونی، وزیر و سپهسالار محمدتقی‌خان بختیاری (حاکم مقتدر خوزستان و استان‌های جنوب غربی کشور هم‌عصر فتح‌عصلی‌شاه قاجار) بود.

در مسجدسلیمان و حومه مشغول بود و نتایج مشاهداتش را در اواخر دهه‌ی سی و اوائل دهه‌ی چهل برای مجلات ارسال می‌کرد (ن.ک جلد یکم مجموعه آثار: «فرهنگ عامه‌ی بختیاری»).

پس از پایان تحصیلات متوسطه به عنوان «سپاهی دانش» (سربازمعلم روستایی) به روستاهای بخش سوسن (بین ایزه و مسجدسلیمان) رفت. در آن‌جا شروع به نگارش داستان‌های اقلیمی کرد؛ داستان‌هایی که در آن‌ها با زبانی طنزآمیز و انتقادی به توصیف روابط اجتماعی انسان‌ها در محیط روستایی و نیمه‌عشایری - به ویژه فقر اقتصادی و فرهنگی - می‌پرداخت (ن.ک جلد دوم مجموعه آثار: «صدا در تنگه»).

وی همزمان با نگارش داستان‌های روستایی، به نگارش برخی داستان‌ها با درونمایه‌ی توصیف و نقد روابط اجتماعی انسان‌ها در شهرهای نفتی جنوب به ویژه مسجدسلیمان پرداخت (ن.ک جلد سوم مجموعه آثار، با عنوان «زندگی خوب جنوبی»). داستان‌های شهری او نیز همچون داستان‌های روستایی، ترکیب ظریفی از موقعیت‌های طنزآمیز و در عین حال فاجعه‌بار را به نمایش می‌گذارند.

او پس از پایان دوره‌ی سپاهی‌دانش، برای ادامه‌ی تحصیل به آلمان رفت و پس از مدتی اقامت در شهر کلن، در تهران ساکن شد. با استقرار در تهران به همکاری جدی با مطبوعات و حضور در محافل ادبی و روشنفکری دهه‌ی چهل پرداخت. در این دوره علاوه بر داستان‌نویسی به طبع‌آزمایی در ترجمه‌ی برخی آثار انگلیسی پرداخت. کارنامه‌ی مطبوعاتی پر بار او به زودی وی را به سردبیری مجله‌ی «خوشه» و سپس سردبیری مجله‌ی «ترقی» رساند.

منوچهر شفیانی در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۴۶ ه.ش در آپارتمان‌ش در شمیران تهران، طی حادثه‌ی مشکوکی، به علت مسمومیت درگذشت.

نگاهی به کتاب‌های منتشرشده‌ی قبلی:

در سال ۱۳۵۵ ه.ش بخشی از داستان‌های منوچهر شفیانی توسط نشر ابن سینا

گردآوری^۱ و در قالب کتاب کوچکی با عنوان «معامله‌چی‌ها» با مقدمه‌ی احمد شاملو^۲ منتشر شد.^۳

در سال ۱۳۵۶ ه. ش، داستان‌های نشر ابن‌سینا به همراه یازده داستان دیگر شفیانی در قالب کتاب کوچکی با عنوان «قرعه‌ی آخر»^۴ [به کوشش بهرام داوری و] با همان مقدمه‌ی احمد شاملو توسط نشر امیرکبیر در تهران منتشر شد.^۵ این کتاب در سال ۱۳۵۷ به چاپ دوم رسید ولی بعد از آن، با تغییر مدیریت نشر امیرکبیر و دگرگونی سیاست آن بنگاه فرهنگی، دیگر تجدیدچاپ نشد.

درباره‌ی مجموعه آثار منوچهر شفیانی:

در مجموعه‌ی حاضر، علاوه بر ۱۵ داستان کتاب «قرعه‌ی آخر» (که تماماً در این جا نیز آمده‌اند)، ۳۵ داستان جدید افزوده شده است. مجموعه‌ی حاضر شامل ۵۰ داستان کوتاه، ۳۶ یادداشت مطبوعاتی و حجم قابل توجهی از پژوهش‌های فولکلوریک به قلم منوچهر شفیانی است که در زمان حیاتش در مجلات منتشر شده‌اند.

۱. این کتاب در سبایز رقعی و شامل ۷۰ صفحه بود و ۴ داستان کوتاه (به ترتیب: صدا در تنگه، آهای گربه‌ی ما اونجاس؟، گاومیش، معامله‌چی‌ها) را در برداشت.

۲. مقدمه‌ی احمد شاملو در واقع یادداشتی بود با امضای «اش» که در سال ۱۳۴۶ و در پی درگذشت منوچهر شفیانی به عنوان «یادداشت سردبیر» در مجله‌ی خوشه منتشر شد.

۳. معامله‌چی‌ها، مجموعه داستان‌های کوتاه منوچهر شفیانی، تبریز: نشر ابن‌سینا، چاپ اول ۱۳۵۵ ه. ش.

۴. عنوان «قرعه آخر»، از منوچهر شفیانی نیست بلکه از شاملو است. شاملو، داستانی را که به قلم منوچهر شفیانی و با عنوان «سیل» در خوشه منتشر شده بود، پس از مرگ او با عنوان «قرعه آخر» در خوشه بازنشر کرد. گردآورنده (بهرام داوری) که از آرشو جدید مجله‌ی خوشه استفاده می‌کرد، این عنوان را پسندید و بر کتاب نهاد و به نشر امیرکبیر سپرد.

۵. این کتاب در سبایز رقعی و ۱۱۲ صفحه بود و علاوه بر ۴ داستان قبلی، ۱۱ داستان دیگر را شامل می‌شد. ترتیب داستان‌ها در این کتاب به این شرح است: صدا در تنگه، گاومیش، آخ... دکترها، قضیه‌ی پیر شوکی، قرعه‌ی آخر (با نام اصلی: سیل)، حرف‌های سر قبر، معامله‌چی‌ها، آهای گربه‌ی ما اونجاس؟، آخرین سوار کار، قضیه‌ی گاوهای پیرزن، دو مار سیاه، از شهر تا قریه، قبری که مرده توش نبود، دلبر (با نام اصلی: رادیوی حسینقلی‌خان)، چات.

کتاب حاضر، حاصل سال‌ها آرزومندی این‌جانب برای گردآوری آثار این نویسنده بزرگ و نتیجه‌ی ماه‌ها پژوهش کتابخانه‌ای برای انکشاف و فراهم‌آوردن آثار این نویسنده از نشریات مختلف اواخر دهه‌ی سی و اوایل دهه‌ی چهل شامل مجلات خوشه، فردوسی، ترقی و کیهان‌هفته است.

جا دارد از راهنمایی‌های دلسوزانه‌ی هنرمند برجسته‌ی بختیاری، یار دیرین منوچهر شفیانی، جناب آقای بهرام داوری سپاسگزاری کنم. همچنین از همکاری خوب خانواده‌ی فرهنگی «شفیانی» به‌ویژه برادرزاده‌ی فرهیخته‌اش بابک شفیانی تشکر می‌کنم. از سروران ارجمند ظهراب مددی، سریا داودی حموله و لهراسب قلی‌پور که هر یک در مراحل از تولید این اثر یاری‌گر من بودند و نکات مفیدی را به‌ویژه در جلد اول متذکر شدند، تشکر می‌کنم. همچنین جا دارد از جناب آقای مهندس ارسلان شهنی به خاطر حمایتش از انتشار این اثر تشکر کنم. و بی‌شک اگر همکاری خوب کتابداران محترم کتابخانه‌ی مجلس، کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی و کتابخانه‌ی ملی به‌ویژه کتابداران ارجمند آقایان کوش‌منش و مسعودی نبود، موفق به تدوین این مجموعه نمی‌شدم و بر خود لازم می‌دانم صمیمانه از ایشان تشکر کنم. در جلد اول تا پنجم مجموعه آثار شفیانی، فقط آثار منتشرشده در مجلات گردآوری شده‌اند. از همه‌ی دوستان و بستگان منوچهر شفیانی که نامه یا دستنوشته‌های منتشرنشده از وی در اختیار دارند، می‌خواهم در صورت امکان تصویری از آن را در اختیار این‌جانب قرار دهند تا در مجلات بعدی مجموعه آثار منتشر گردد.

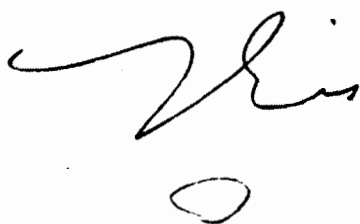
سخنی درباره‌ی جلد پنجم مجموعه آثار:

جلد پنجم مجموعه آثار منوچهر شفیانی، شامل مجموعه یادداشت‌های مطبوعاتی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی درباره‌ی مهم‌ترین مسائل کشور و دغدغه‌های افکار عمومی و روشنفکران در دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی است.

محسن حیدری

heidaribakhtiari@gmail.com

یادداشت‌های مطبوعاتی

A handwritten signature in black ink, consisting of a stylized, cursive script. The signature appears to be 'Zhis' or similar, with a small circle below it.

وضع توریست‌ها در ایران

در این هفته یکی از خوانندگان عزیز پیرامون وضع توریست‌ها در ایران نامه‌ای برای ما نوشته بود که قسمتی از آن عیناً بازگو می‌شود:

«... تا صحبت روی جلب سیاحان می‌شود، عده‌ای یقه پاره می‌کنند که می‌دانید چیست: سیاحان ارز وارد مملکت ما می‌کنند و به ثروت ما می‌افزایند! و علاوه بر این با دیدن آثار باستانی به اهمیت تاریخی و تمدن درخشان ما از نزدیک پی می‌برند و چه... و چه... ولی من که هر روز تعداد زیادی از آن‌ها را در کوچه و بازار ویلان می‌بینم، از سر و وضع رقت‌بار این خانه‌به‌دوشان لختی، نه تنها چشمم آب نمی‌خورد که اصلاً ارزی وارد مملکت ما نکنند بلکه اطمینان دارم اگر از دست‌شان برسد جیب ما را هم می‌زنند و به ریش‌مان می‌خندند! چرا پولدارهایشان به طور ترانزیت از کشور ما عبور می‌کنند و گداهایشان و بال ما می‌شوند؟! چند روز پیش بود که توی خیابان فردوسی گیتارزن خارجی علناً به گدایی مشغول شد و آخر سر هم دایره‌زن ما را مغبون گذاشت و دررفت (خبرش را توی کیهان شب جمعه بخوانید). این یک نمونه‌ی قابل بررسی است. به نظر من در وضع جلب سیاحان باید

تجدیدنظر شود و از ورود این گدایان حرفه‌ای به کشور جلوگیری به عمل آید... پروانه علیرزاده».

پس از مطالعه‌ی نامه‌ی این خواننده‌ی عزیز به یاد آن روزی افتادم که با اتوبوس از مرز ایران به قصد ترکیه خارج شده بودیم و یک توریست خارجی را بین راه سوار کردیم. توریست انگلیسی بود. موهای زرد بلند و ریش پریشتی داشت و از بس عرق ریخته بود لباس‌هایش خیس می‌نمود. آمد عقب اتوبوس و در صندلی مقابل من که خالی بود نشست. دو فرسخ از مرز گذشته بودیم که او را سوار کردیم. بنابراین معلوم بود که از مرز تا آن‌جا پیاده آمده بود. وقتی آبی خورد و بروبچه‌های ایرانی بیسکویتی تعارفش کردند و دلی از عزای گرسنگی درآورد، سر صحبت را باز کرد و در جواب یکی از دوستان که پرسیده بود: «خب، ایران چطور به نظرت رسید؟»، با قاطعیت جواب داد: «یک کشور ضد توریست!». ما هم از این جواب علنی جا خوردیم و به رگ غیرت‌مان برخورد که حضرت چقدر بی‌چشم و رو تشریف دارند و با الفاظ محترمانه، شاخ و شانه کشیدیم که این‌طور نیست و استنباط جناب ریشو غلط است!

او با خونسردی خاص انگلیسی‌ها سیگار برگش را آتش زد و گفت: «من گله نمی‌کنم که چرا در شمیران بچه‌ها با سنگ سرم را شکستند و در جاهای دیگر دستم انداختند، بلکه ادعایم این است که ایرانی‌ها به معنای واقعی کلمه‌ی «توریست» پی نبرده‌اند. فکر می‌کنند توریست آدم پولداری است که برای خوشگذرانی و لهو و لعب به کشورهای دیگر سفر می‌کند. شاید باور نکنید یک بار بابت یک پرسی‌کولا ۱۲ ریال از من گرفتند در صورتی که می‌دانستم دارند دو برابر قیمت اصلی آن از من پول می‌گیرند. وقتی به یک ساندویچ‌فروش ایرانی که کمی زبان انگلیسی می‌دانست اعتراض کردم که چرا ساندویچ را برای من گران حساب می‌کند، با نیشخند گفت: «شما

خارجی‌ها پولدار هستید...». از این موارد در ایران برای من خیلی اتفاق افتاده است. در تمام دنیا اتومبیل‌ها توریست‌ها را مفتی سوار می‌کنند و از این شهر به آن شهر می‌برند اما در ایران حتی اتومبیل‌های شخصی که مرا سوار کردند آخر سر ادعای کرایه کردند. خلاصه چه بگویم که بیشتر پولم را در ایران از دست دادم و در حال حاضر فقط چهار دلار پول دارم و با این مبلغ می‌خواهم به آتن بروم و فکر می‌کنم همین مبلغ هم برایم کافی باشد چون در آن‌جا از همه‌ی مزایای توریستی استفاده می‌کنم».

با ابراز این حقایق، نطق تمام بچه‌ها بند آمد و یک سر و گردن خود را کوتاه‌تر احساس کردیم.

در خانه‌های جوانان اروپا، من بیشتر با توریست‌ها سر و کار داشتم. نظر و عقیده‌ی یک توریست در اروپا برای دیگران حجت است؛ مثلاً اگر یک توریست آلمانی می‌گفت ایران کشور زیبایی نیست و مردم بدی دارد دیگران که به ایران نیامده بودند نظر او را می‌پذیرفتند (در این صورت اصلاً تبلیغات جلب سیاحان^۱، تاریخ و تمدن و فیلم‌های سینمایی و هر عامل دیگری در رد نظر این توریست مؤثر نبود).

توریست مبلغ بی‌مزدی است که کشورهای عقب‌افتاده باید نهایت استفاده را جهت شناساندن کشور خود به ممالک دیگر از او بکنند.

بنابراین مسئله‌ی جلب سیاحان فقط به جلب ارز منتهی نمی‌شود زیرا توریست پولدار نیست — البته غذای مفتی و مسافرخانه‌ی مجانی که بهش نمی‌دهند — و نمی‌تواند مثل ریگ پول خرج کند!

۱. در سال ۱۳۴۲ و در پی توسعه‌ی مواصلات و ارتباطات کشور و افزایش روزافزون تعداد گردشگران خارجی که مایل به مسافرت به ایران بودند، تشکیلات مختصر موجود (که پیشتر در سال ۱۳۳۳ با نام «اداره‌ی امور جهانگردی» در وزارت کشور تشکیل شده بود)، به «سازمان جلب سیاحان» ارتقا یافت و صنعت گردشگری با توسعه‌ی چشمگیر روبه‌رو گردید.

در بیشتر ممالک، توریست‌ها مدتی به کارگری مشغول می‌شوند تا خرج تفریح و تفرّج خود را در آن کشورها به دست بیاورند. پس مسئله‌ی گیتار زدن آن جوان خارجی را به گدایی تشبیه نفرمایید و نمونه ارائه ندهید. و این نکته را خواننده‌ی عزیز بدانید که اگر هزار تخت‌جمشید و عالی‌قاو و مسجد شاه نشان توریست بدهیم و یکی از بچه‌های تخس‌مان سرش را به قصد شوخی بشکند، همه‌ی زحمت ما برای معرفی آثار تمدن درخشان‌مان به هدر می‌رود. در اروپا مردم احترام خاصی برای توریست‌ها قائل اند؛ فی‌المثل اگر شما آدرس فلان خیابان را از آن‌ها بپرسید مثل این که هدیه‌ای به آن‌ها داده‌اید و با مسرت و افتخار بی‌شائبه‌ای شما را راهنمایی می‌کنند. من هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم یک آلمانی به خاطر آن که مرا به پانسیون راهنمایی کند یک ساعت وقت خود را تضییع کرد.

با این وصف آیا بهتر نیست ما هم نسبت به سیاحان حسن‌نیت داشته باشیم و پرستیژ بین‌المللی خود را در برابر توریست‌های جهان حفظ کنیم؟^۱

۱. در شماره‌ی بعدی مجله‌ی «خوشه»، معاون نخست‌وزیر و رئیس «سازمان جلب سیاحان» (که امروزه با عنوان سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری فعالیت می‌کند) به یادداشت منوچهر شفیانی واکنش نشان داد که به شرح ذیل در صفحه‌ی «نامه‌ها» منتشر شده است:

«در شماره‌ی قبلی آن مجله‌ی وزین، مقاله‌ای در قسمت «در حاشیه» به قلم آقای منوچهر شفیانی درج شده بود که ضمن آن با قلمی شیوا و مستدل به دفاع از ورود سیاحان ژنده‌پوش برخاسته بودند و مردم را به رفتار انسانی و مطلوب با کلیه‌ی سیاحان ارشاد نموده بودند.

مقاله‌ای بود بسیار جالب و خواندنی که با روش سازمان جلب سیاحان هماهنگی کامل داشت. ضمن تشکر و سپاسگزاری از درج این مقاله، امیدوارم در آینده نیز هرچه بیشتر همکاری و توجه خود را نسبت به صنعت جهانگردی، مخصوصاً در این‌گونه مسائل اجتماعی که مستقیماً به مردم کشور ما بستگی دارد، دوام و توسعه بخشند.

معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان جلب سیاحان — دکتر قاسم رضایی»

مسئولیت ژورنالیست

در اجتماعی مثل ایران که انتقاد در حل بعضی امور مؤثر نیست و انتقاد کردن یک نوع جدال منفی و جنگ اعصاب به خود گرفته است، انتقادنویسان باید آدم‌های پر استقامتی باشند تا از کارشان دلسرد نشوند.

آقای «علی شعبانی»^۱ که من سال‌هاست مقالات انتقادی ایشان را می‌خوانم، یکی از این آدم‌های پر استقامت به حساب می‌آید. ایشان اخیراً در مجله‌ی «خواندنی‌ها»^۲ (شماره‌ی ۱۰۱) تحت عنوان «نف سر بالا» انتقادی از مطبوعات فعلی کشور کرده‌اند و به قول خودشان اسرار صنفی را (تا حدی) فاش نموده‌اند ولی آن‌چه برای من مسلم است حرف‌های ایشان نه تنها صورت سرّ و راز نداشت بلکه حقایقی بود که حتی خوانندگان بازاری مجلات هم کم و بیش به آن‌ها پی برده‌اند و یکی از علل کمی تیراژ مجلات و اصولاً مطبوعات در کشور ما نیز همین است. چه، گفته‌ی ماروین کریگر^۳ که در آن

۱. علی شعبانی، روزنامه‌نگار دهه‌ی چهل و پنجاه، سردبیر مجله‌ی «مهر ایران»

۲. مجله‌ی خواندنی‌ها یکی از قدیمی‌ترین مجلات ایرانی به صاحب‌امتیازی و مدیرمسئولی علی اصغر امیرانی بود که انتشار آن از ۱۳۱۹ آغاز شد و تا تابستان ۱۳۵۸ ادامه داشت.

۳. ماروین کریگر، استاد روزنامه‌نگاری در امریکا

مقاله آمده، حرف مرا تأیید می‌کند:

«هیچ روزنامه‌نگاری زرنگ‌تر از خواننده‌ی خود نخواهد بود. این حقیقت ممکن است به‌کندی نمایان گردد ولی در هر حال همیشه آشکار خواهد شد».



خطراتی که مطبوعات را تهدید می‌کند تنها عدم اهلیت، باند بازی، کنترات خرید خبرنگاران و رپرتاژ آگهی نیست بلکه بی‌علاقگی ارباب جراید و نداشتن هدف مشخص و اصولی در راه تحقق خدمات اجتماعی است.

روزنامه‌نگار ما (البته در هر صنفی استثناء مسجل است) توی هر عالمی سیر می‌کند غیر از عالم روزنامه‌نگاری و مطلقاً هدفش با هدف ژورنالیست واقعی جور نمی‌آید و شاید روزنامه‌نگاری یک نوع تفنّن و تظاهر برایش باشد و تکیه‌گاهی برای نیل به آرزوهای دیگرش. درست مثل آن که نماینده‌ی مجلس می‌شود فقط به خاطر استفاده از مزایای مادی نمایندگی! او هم روزنامه‌نگار می‌شود برای آن‌که با رجال سر و کار داشته باشد و حس جاه‌طلبی خود را ارضاء کند و خیلی «برای آن‌که»ی دیگر.

یکی دیگر از علل اساسی عقب‌افتادگی مطبوعات را می‌توان عدم تناسب رشد فکری و معنوی مطبوعات با رشد استعداد و میزان خواست مردم دانست.

یکی می‌گفت: «مطبوعات ما هنوز توی جاده‌ی ده سال پیش در جا می‌زنند». ولی من وقتی روزنامه‌ها و مجلات ده سال پیش را ورق می‌زنم و مطالب پر مغز و ارزنده‌ی آن‌ها را می‌خوانم، اعتراف می‌کنم که مطبوعات ما در سطح ده سال پیش نمانده بلکه از آن زمان هم عقب‌نشینی تأثرانگیزی نموده است.

ده سال پیش مطبوعات ما رنگ و بوی ایرانی داشت و هنوز «غرب‌زدگی»^۱ مسخ‌ش نکرده بود و شلوغ و گیج و بیمارگونه نشده بود. کم‌کم مطبوعات شکل فرنگی به خودش گرفت و چون از جنبه‌های منفی تقلید استفاده کرد، زود دل مردم را زد. چه، مردم روشنفکر این مملکت سطح معلومات و ادراک‌شان بالا رفته بود و مطبوعات خارج از خط بود. ابتدال بعضی از مجلات فقط به مذاق طبقه‌ی عامی خوش آمد و آن‌ها هم که تفننی اهل مطالعه شده‌اند در انحراف بیشتر مطبوعات سهم قابل ملاحظه‌ای دارند!

اگر روزنامه‌نگار ما بخواهد واقعاً و صرفاً یک روزنامه‌نگار باشد و به این کار مقدس ایمان داشته باشد، نویسندگانش آدم‌های با سواد ذی‌صلاحیت خواهند بود، به جای افراد قالتاق و معامله‌گر و سودجو خبرنگارانی خواهد داشت که در برابر مردم احساس مسئولیت کنند و در نتیجه مطالبی در نشریه‌اش چاپ می‌شود که او به ارزندگی آن‌ها اعتقاد خواهد داشت و تنها این اعتقاد برای دلگرمی و پشتکار او کافی است.

۱. مفهوم «غرب‌زدگی» ساخته و پرداخته‌ی دکتر سید احمد فردید بود لکن این اصطلاح با انتشار کتاب «غرب‌زدگی» نوشته‌ی جلال آل‌احمد در مهر ۱۳۴۱، بر سر زبان‌ها افتاد. جلال آل‌احمد درباره‌ی این مفهوم می‌نویسد: «غرب‌زدگی می‌گویم همچون وبازدگی. و اگر به مذاق خوشایند نیست، بگوئیم همچون سرمازدگی یا گرم‌زدگی. اما نه، دست‌کم چیزی است در حدود سن‌زدگی». وی در جای دیگر می‌نویسد: «آدم غرب‌زده هرهری مذهب است به هیچ چیز اعتقاد ندارد اما به هیچ چیز هم بی‌اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی است و نان به نرخ روز خور است. همه چیز برایش علی‌السویه است. خودش باشد و خرس از پل بگذرد، دیگر بود و نبود پل هیچ است».